



به بهانه نقد

○ شقایق قندهاری



- عنوان کتاب: ماجراهای اکبر و بیربال
- نویسنده: مونیشا موکوندان
- مترجم: محمدعلی دهقان
- ناشر: کاکتوس
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۱۰ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

هستند و نویسنده با آگاهی از سرگذشت و ماجراهای اتفاق افتاده در دربار، به بازنویسی این رویدادها در قالب داستان‌هایی شیرین و جذاب پرداخته است.

بنابراین معلوم نیست که چرا «فیبا» در فهرست نویسی این اثر را جز «افسانه‌ها و قصه‌های هندی» طبقه‌بندی کرده است. چنانچه این داستان‌ها صرفاً افسانه باشند، این سؤال پیش می‌آید که زندگینامه ابتدای کتاب چیست، چرا که در این بخش نویسنده با ذکر تاریخ حوادث، به معرفی و شرح حال اکبر و بیربال می‌پردازد.

در این کتاب چهارده داستان کوتاه وجود دارد. بیشتر داستان‌ها با توجه خاصی به شخصیت «بیربال» مشاور برجسته دربار امپراتور اکبر، نوشته شده است. گویی نویسنده در فضاسازی و پردازش داستان‌های خود، رویکرد خاصی به بیربال داشته، به طوری که در مواردی حیثیت، اعتبار و تدبیر امپراتور اکبر را به زیر سؤال برده است. البته نویسنده حق دارد با توجه به شناخت و استدلال خود، در پرورش شخصیت‌های داستان، با جانبداری آنها را به تصویر بکشد، اما این روش موجب پیش‌داوری خواننده می‌شود. به طوری که خواننده از عقیده و نظر نویسنده مطلع شده و در قضاوت خود دچار پیش‌فرض می‌شود.

در داستان «فهرست احمقها» اکبر پس از خرید تعدادی اسب زیبای عربی، برای خرید اسب‌های جدید، به مرد تاجر پیش پرداختی گزاف می‌دهد. اما مرد تاجر هیچ نشانی از

نقد برخی از آثار دشوار است و البته این دشواری خود علی‌الدلیل دارد. نقد این کتاب از چند جهت برایم مشکل است. اول اینکه وقتی می‌بینی مجموعه‌ای خواندنی در اثر سهل‌انگاری و بی‌مبالایی ناشر، با کیفیتی نامطلوب به چاپ رسیده، به این می‌اندیشی که چرا؟! در ثانی وقتی سؤالاتی در ذهن شکل می‌گیرد که خود باید بدان پاسخ دهی، تردید می‌کنی که چگونه یا وجود این سؤالات به بررسی و نقد آن بپردازد.

در بخش اول کتاب - زندگینامه کوتاه بیربال - مخاطب مجموعه با بیربال که نام اصلی وی «مهشدا» است آشنا می‌شود. نویسنده این مجموعه در این بخش با شرح دوران کودکی و چگونگی تعلیم و تربیت وی، خواننده را با این شخصیت که یکی از شخصیت‌های اصلی و برجسته داستان‌های کتاب است، آشنا می‌کند.

در همین قسمت، «اکبر» که امپراتور سرزمین پهناور هندوستان است، به خوانندگان معرفی می‌شود و نویسنده در همین قسمت سعی می‌کند تا حدی خصوصیات این امپراتور را برشمرد. در ادامه معلوم می‌شود که چگونه بیربال - هنرمند مستعد، زیرک و توانا - به دربار اکبر راه می‌یابد و با وی آشنا می‌شود تا این‌که در نهایت چنان مورد اعتماد اکبر قرار می‌گیرد که در دربار ساکن می‌شود.

با توجه به زندگینامه اول کتاب، این طور استنباط می‌شود که داستان‌های نقل شده در این کتاب واقعی

کشیدن بره آهو از شکم روباه، هیچ عجله‌ای نشان نمی‌دهند و روباه را به درختی می‌بندند تا فردا که در داستان مشخص می‌شود بعد از ظهر خواهد بود، بره آهو را از شکم او بیرون بیاورند. در این میان، آهوی مادر نیز عجله‌ای ندارد و فردای آن روز نزد روباه می‌آید و با عصبانیت می‌گوید: «امروز از دست تو راحت می‌شویم!» بدون تردید، از لحاظ روایت منطقی داستان، این بخش قابل پذیرش و توجیه نیست. از سوی دیگر، وقتی مشخص می‌شود بره آهو را خرس خورده است، پس از این که فیل، شکم خرس را پاره می‌کند و بره آهو را نجات می‌دهد، برای خرس هیچ اتفاقی نمی‌افتد و خرس از آن‌ها می‌خواهد که او را ببخشند و آن‌ها نیز او را به راحتی می‌بخشند؛ در حالی که قرار بود روباه را پس از پاره کردن شکمش، به رودخانه بیندازند. کودکانی که امروزه درباره بسیاری از چیزها اطلاعات قابل توجهی دارند، این تضاد را نمی‌پذیرند و با عبارت «خب داستان است دیگر»، نمی‌توان نمردن خرس پس از پاره شدن شکمش، به تأخیر انداختن نجات بره آهو و تفاوت رفتار حیوانات جنگل با روباه و خرس را توجیه کرد.

البته، ناگفته نماند اگر این داستان، داستانی تمثیلی یا سمبولیک می‌بود، می‌شد به راحتی مسایلی بسیار عجیب و غریب‌تر از این را هم مطرح کرد و کودکان نیز به همان راحتی که افسانه‌ها و داستان‌های تخیلی را می‌پذیرند، این داستان را نیز می‌پذیرفتند. «روبه باهوش و بره آهو»، علی‌رغم نگارش قابل قبول آن، از این نظر هم ویژگی خاصی ندارد و با توجه به مسایلی که درباره روایت آن مورد بحث قرار گرفت، داستانی معمولی است که نمی‌تواند تأثیری قابل تأمل در ذهن مخاطب بگذارد.



دارد و نگارنده در این خصوص هیچ ادعایی ندارد و تنها مواردی که چشم هر بیننده‌ای را آزار می‌دهد، متذکر می‌شود. رنگ‌بندی و ترکیب رنگ‌ها در طرح جلد بسیار نامناسب است. انتخاب رنگ‌های تند و کدر و ترکیب‌بندی ناموزون و ناهماهنگ آنها بسیار آشکار است، علاوه بر این که تصویر طرح جلد هم چنگی به دل نمی‌زند و مخاطب را به شوق نمی‌آورد.

گویا نشر کاکتوس پیش از این، اقدام به انتشار چند کتاب در زمینه رایانه کرده است و اصلاً معلوم نیست که چه ارتباطی میان رایانه و کتاب کودک و نوجوان وجود دارد. عدم تخصص و شناخت ناشر از خصوصیات ابتدایی و لازم کتاب کودک و نوجوان، در جای جای این کتاب به چشم می‌خورد.

بهتر است نگارنده از طرح پشت جلد کتاب سخن نگوید وقتی کتاب را برای نخستین بار مشاهده کردم، با دیدن طرح پشت جلد آن به سرعت متوجه شدم که این مجموعه به نادرست به دست ناشری افتاده که کوچکترین آشنایی و شناختی از کتاب - به خصوص کتاب کودک و نوجوان - ندارد. طرح پشت جلد کتاب، ظاهراً عکس مسجد و یا معبدی است. معلوم نیست که ارتباط این عکس با داستان و حضور آن در طرح پشت جلد چیست؟

متأسفانه نوع حروف، صفحه‌آرایی و طرح صفحات برای گروه سنی مخاطب کتاب مناسب نیست و نوجوان را به مطالعه کتاب ترغیب نمی‌کند. اگر چه شاید به ظاهر نوع حروف انتخابی چندان اهمیت نداشته باشد، اما به سادگی و با مشاهده هر کتابی می‌توان به نقش آن در جذب مخاطب پی برد.

(ص ۲۴)

کلمه «روغن شناسانه» در اینجا مناسب نیست. «چه قدر خوب است که آدم قبل از انجام دادن یک چنین کارهایی، اول به نتایج آن خوب فکر کند و بعد دست به عمل بزند!» (ص ۴۸)

به طور معمول، استفاده از «یک» در چنین مواردی به جا نیست و از زیبایی متن می‌کاهد. به علاوه در انجام دادن نیز با حذف «دادن» می‌توان جمله را کوتاه‌تر و گویاتر نمود. می‌توان داستان‌های این مجموعه را به دقت تجزیه و تحلیل کرد و از خلال آن به نقاط قوت و یاحتی ضعف نویسنده پی برد. اما، من ترجیح می‌دهم به جای نقد و بررسی مجموعه داستان‌های این اثر و حداقل به بهانه چاپ این کتاب، درخصوص وضعیت نشر و برخی ناشران سخن بگویم، برای روشن ساختن موضوع، نگاهی به تصاویر کتاب، بسیار ضروری است.

متأسفانه در این کتاب، ناشر گویا برای کاهش هزینه‌ها و صرفه‌جویی، از تصاویر بسیار ضعیف متن اصلی استفاده کرده و آنها را با کیفیتی بسیار نامطلوب در کتاب مورد استفاده قرار داده است. آیا بهتر نبود ناشر محترم، تصویرسازی داستان‌ها را به دست یکی از تصویرگران هنرمند کشورمان می‌سپرد تا مجموعه‌ای زیباتر و ارزشمندتر، به مخاطبان ارائه می‌کرد؟

صرف‌نظر از تصاویر متن کتاب، طرح جلد کتاب به طرز بسیار نامناسبی تو چشم می‌زند. البته به نظر می‌رسد ناشر محترم، باز هم از طرح جلد کتاب اصلی استفاده کرده که در این صورت باید به سلیقه و هنر ناشر شک کرد. طرح جلد کتاب آنقدر نامناسب و ضعیف است که هر بیننده‌ای با اولین نظر، بدان پی می‌برد. البته لازم به ذکر است که نقد تصویر و طرح جلد، نیاز به تخصص کارشناسان این فن

خود برجای نگذاشته، هرگز بر نمی‌گردد و بدین ترتیب پول پادشاه به باد می‌رود. پس از گذشت مدتی، اکبر از بیربال می‌خواهد تا فهرستی از آدم‌های احمق را برای وی تهیه کند. بیربال، بی‌درنگ فهرستی را که از قبل تهیه کرده به دست امپراطور می‌دهد. وی در کمال تعجب و ناباوری نام خود را بالای فهرست می‌بیند! و با عصبانیت می‌پرسد: «بیربال! این چه کاری است؟ تو مرا هم در شمار احمق‌ها به حساب آورده‌ای؟!»

در پاسخ، بیربال با زیرکی خطای پادشاه را در پرداخت پول اسب‌ها متذکر می‌شود، به طوری که امپراطور متوجه اشتباه خود می‌شود و آن را می‌پذیرد.

در بسیاری از داستان‌ها، اکبر قضاوت و داوری میان مردم را به مشاور خود بیربال واگذار می‌کند و هر بار بیربال با هشیاری و زیرکی خاص مشکلات را حل می‌کند.

مخاطب نوجوان با مطالعه داستان‌های شیرین این مجموعه، پندهایی مفید و بدیع می‌آموزد که قطعاً تأثیرگذاری و درک آنها در قالب داستان، از امتیازی ویژه برخوردار است.

حسن انتخاب مترجم و ترجمه روان

می‌توان حسن سلیقه و انتخاب مترجم را ستود. در عین حال ترجمه روان داستان‌ها، نشان از تسلط مترجم دارد. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که علیرغم ترجمه خوب و دلنشین، داستان‌ها از مشکلات ویرایشی برخوردار هستند که بدون شک و ویراستاری آنها، این مجموعه را بی‌نقص‌تر می‌نمود.

«تاجران روغن در پی اطاعت امر بیربال، به خانه‌های خود رفته، خمره‌های روغن را گشوده؛ با انواع و اقسام شیوه‌های روغن شناسانه خود، روغن‌ها را آزمایش کرده، و سرانجام کیفیت و قیمت واقعی آنها را تعیین کردند.»